

# عشق نامه‌ی ایرانی

- مجموعه داستان -

کیهان خانجانی



## فهرست

---

- ای مرز پرگهر ۹  
شمس العماره ۱۷  
گول نیشان ۳۳  
شیرین شه مامه ۴۵  
هه وری لار ۵۱  
طریقک، مسدود مسدود ۶۱  
بلال بلال ۶۷  
طلسم غایب ۷۳  
قاتل بی مقتول ۸۷  
آقاجان آقا ۹۳  
سه صحنه‌ی سایه‌ها ۱۰۱  
مردی که می سوخت ۱۱۳

# ای مرز پُرگهر

روزی روزگاری ایران

احتراماً به استحضار عالی می‌رسانم... عذر می‌خواهم، پیش از شروع نوشتن پرسشی داشتم: چه چیز را توضیح دهم؟ البته آویزه‌ی گوش دارم که فرمودید «فقط جیم! سین موقوف، ملانقطی!» اما غریب است قربان، سؤال مربوطه را شفاهاً به تفصیل می‌پرسید و علی‌النهایی فقط دو کلمه‌ی «توضیح دهید» را بر کاغذ مرقوم می‌فرمایید، سپس امر می‌نمایید تمام کُنه و حواشی موضوع را واو به‌واو بنگارم. بگذریم، حتماً مقتضیات این جا ایجاب می‌کند. پس سمعاً و طاعتاً، چرا که الله یحب المستمعین و المطیعین.

احتراماً به استحضار عالی می‌رسانم... عذر می‌خواهم، پیش از شروع نوشتن، عرض دیگری دارم. ضمن اظهار شرمساری مجدد به سبب پشت کردن به شما، از الطاف‌تان سپاس گزارم که فرمودید «گل پشت‌ورو نداره، ملانقطی!» اما از نشستن بر این صندلی مُحصلی و بی‌وقفه نگاه کردن به این موزاییک‌های سفید و کاغذ سفید و دیوار سفید، آن هم از این فاصله‌ی دوو جیبی، چشمانم سیاهی می‌رود و گاه تحریک می‌شوم رو برگردانم. بگذارید به حساب تمایل حقیر به زیارت چهره‌ی نورانی شما و مطابقه‌ی آن با صدای غرّا و پُر جذبه‌تان.

احتراماً به استحضار عالی می‌رسانم... عذر می‌خواهم، پیش از شروع نوشتن، فدوی سراپا تقصیر را ببخشایید. حتماً بعد این که کاغذ را،

حسب الامر جناب عالی که «کلهت رو مثل جغد صد و هشتاد درجه نچرخون، ملا نقطی!»، از روی شانهام حضورتان تقدیم کنم، به محض رؤیت و مطالعه عصبانی می‌شوید. باور بفرمایید قصد یاوه بافتن ندارم. نوشتن این درددل را به حساب عدم‌آشنایی‌ام با شیوه‌ی مرسوم اداره‌تان بگذارید که بر جاهلانی چون من حرجی نیست.

جانم... بله... بر چشم... می‌نویسم... عصبی نشوید... اوامر عالی مطاع... عزت عالی زیاد... جانم... بله... بر چشم... می‌نویسم... عصبی نشوید...

اجازه بدهید تمام و کمال توضیح دهم که بنده وکیل ندارم و الزامی هم به داشتن آن نمی‌بینم، زیرا موکل وکلایی زحمتکش چون شما می‌و خطاکاری سهوی‌ام. به گمانم غلط نوشتنم، خطای سهوی‌کارم. البته این مورد هم ثقل آهنگ دارد. به هر روی، شما به دیده‌ی اغماض بنگرید که ان‌الله ستار العیوب و همچون مراوده‌ی شفاهی‌مان نفرمایید «تورو به حضرت عباس خودت می‌فهمی چی می‌گی ملا نقطی؟»

حقیر مال و منالی ندارم، که اگر می‌داشتم این‌جا نمی‌بودم، آن‌هم به خاطر چند سطر اضافه کردن به یک اعلامیه، اطلاعیه، نوشته، فی‌الواقع نمی‌دانم چه نام بر آن مرقومه‌ی منحوسه بگذارم. البته هنوز نام‌مطلع شما با متن آن موافق‌اید یا خیر. شاید فقط با جملات اضافه‌شده توسط این‌جانب مخالف‌اید که فرمودید «ملا نقطی گنج! هم مارو گنج کردی هم یه شهر رو.» همان‌گونه که واقف‌اید، بنده در دکانم برای برخی بندگان خدا شکوائیه برای دادگستری و استشهاده‌ی برای ادارات می‌نویسم تا شاید از دولتی‌توایی ناچیز و مبلغی ناچیزتر، برای شدت خودم فرجی پیش‌آید. انشاءالله تعالی فرج بعد از شدت. پس با اجازه دلایلی ذکر می‌کنم، باشد که سبب تبرئه‌ام باشد و مرهون اغماض نظر.

چه ایراد دارد که در جیب هر کس خودنویسی یافت شود؟ از دوران مشقِ مدرسه تا آخرین مقطع تحصیلیم ششم طبیعی، تا کارمندی در بایگانی اداره‌ی ثبت، تا تصحیح و توشیحِ املا‌ی فرزندان، تا بازنشستگی و دکان‌داری و عربضه‌نویسی، همواره به خطِ خوش ارادت داشته و به آن شهیر گشته‌ام. البته اکنون تحت فشار وجدان قرار گرفته و دست و قلم و ختم لرزان است. ببخشایید. شاید بد نباشد شما نیز از همان خودنویس‌ها در اختیار مراجعین بگذارید. البته فقط و فقط از بابت راحت‌خوانی سرکار عالی می‌گویم.

هنگامی که کاغذ مربوطه را زیر درِ دکان خود پیدا نمودم، البته نه همان وقت، شب که در بستر بودم و به نوشته‌اش فکر می‌کردم، به ناگاه آن نخبط به مخیله‌ام خطور کرد. از جا جستم. شبِ جمعه بود و وظیفه‌ی مشروعه در جوارِ جان‌عیال‌جانِ این‌جانب؛ اسائه‌ی ادب نباشد، خواهر شما. جا خورد که چه شده و غرزد «هیچ جات به قدرِ همون قلم‌نی شق‌ورق که می‌فروشی قامت و استقامت نداره. مرد هم این قدر بی‌جوهر؟!»

تنبان‌پانکرده، سروقت کُت رفته، نوشته را در آورده، در ذهن سبک‌سنگین کرده، تا خلاصه آن و سوسه به عقلِ ناقصِ شیطان‌زده رسید — من شرِ الشیطان الوسواس الخناس — و کلمه‌ی خودنویس را به نوشته افزودم. جان‌عیال‌جان همچنان غر می‌زد و ادای شعر خواندنم را با کلمات خاص خود درمی‌آورد، «مردک بی‌جوهر و بی‌جان که دید؟ / بند نافش را کدام ماما برید؟»

البته اگر به‌عینه گفته‌ها را می‌نویسم، هم از این بابت است که فرمودید «کلی بافی نکن ملا نقطی! ریز به ریز و موبه‌مو و جزء به جزء!» و هم از بابت صدق در پاسخ که مبادا خدای‌ناکرده شبهه‌ای دال بر خودساختگی حرف‌هایم درآفتد. به هر صورت، جان‌عیال‌جان که آن